

عشق هیوبرت به لولیتا جنبه منطقی پیدا می کند و آسیبی که از طرف او به لولیتا وارد می شود موجه نشان داده می شود. فیلم لین می خواهد یک تراژدی کامل باشد. آدریان لین تلاش می کند روایتی تصویری از سوءاستفاده های هیوبرت که در کتاب نابوکوف در قالب کنایه بیان شده ارائه دهد. در صورتی که حتی نمی تواند شخصیت هیوبرت را که در رمان بصورت یک دلقک غمگین تصویر شده تجسم بخشد.

شخصیت محکم آیرونز و اعتماد به نفس وی مانع از آن است که او را در این نقش بپذیریم. پدر او اهل شربورن و حسابدار جزء بود.

آیرونز همواره از کلیشه شدن دوری جسته است. او در جایی می گوید: «چیزی در من وجود دارد که مرا وادار می کند تا خود را متفاوت تر از آنچه که هستم نشان دهم» او اخیراً احساس کرده بود که کلیشه شدن و بازی در بعضی نقش ها مطبوعات را ترغیب کرده است تا از او با عنوان پیرمرد کثیف نام برند: بازی در نقش یک سیاستمدار محافظه کار که رابطه پرشوری با نامزد پسرش دارد (خسارت ۱۹۹۲) ساخته لویی مال، نقاش در حال مرگ در زیبایی رپوده شده (۱۹۹۵) اثر برناردو برتولوچی و اکنون هیوبرت هیوبرت در لولیتا. در انتهای فیلم لولیتا نمایی وجود دارد که به نوعی ادای دینی است به مرگ در ونیز ساخته لوکینو ویسکونتی. دولورس که اکنون به سنین بزرگسالی رسیده در حالی که باردار است به طرز رقتباری در اطراف کلبه محقرش پرسه می زند و هیوبرت که بعد از مدت ها او را یافته وی را مجدداً در هیئت یک مرد هوسباز ولی اینبار مسن تر مجسم می کند. همین صحنه به گونه ای در فیلم ویسکونتی وجود دارد. در این فیلم درک بوگارد در نقش آهنگساز پیر در حالی که هوس فروخته او برآورده نشده زندگی را وداع می گوید.

نکات مشترک و جالبی بین سرگذشت بوگاردو آیرونز وجود دارد. بوگارد یک جنتلمن انگلیسی آلمان الاصل و ستاره فیلمهای انگلیسی و منحصر به فرد بود که فعالیتهای سینما پیش تا دهه هفتاد و اوائل دهه هشتاد ادامه داشت او با بازی در فیلمهای انگلیسی و بعضی فیلمهای مطرح اروپایی خود را از کلیشه شدن رها نید و مدارج ترقی را طی نمود. آیرونز این مسیر را سریعتر پیمود و با کارگردانی نظیر یوژی اسکولیموفسکی (مهتاب ۱۹۸۲) دیوید کراننبرگ و استیون سودربرگ (کافکا ۱۹۹۱) کار کرده است. هر دوی آنها سرگذشت مشابهی را تا رسیدن به

هنگامی که من جرمی آیرونز را ملاقات کردم مذاکرات او درباره لولیتا دو سال به طول انجامیده بود. اولین زمزمه های بازی در این فیلم به سال ۱۹۹۶ باز می گردد. در آن سال آیرونز تهدید کرده بود که اگر اقتباس آدریان لین از رمان ولادیمیر نابوکوف مجوز پخش در انگلستان را دریافت نکند او کشور را ترک خواهد کرد. بنا به گفته او، فیلم که قصه ای اخلاقی دارد در مورد عشق مردی پا به سن گذاشته است. اما تلاش لین و آیرونز برای اکران آن در آمریکا با شکست مواجه شد و لولیتا بجای سالنهای سینما برای اولین بار از شبکه کابلی showtime پخش شد. آنچنانکه از نوشته های آیرونز برمی آید او و لین قصد داشتند از لولیتا همانند فیلم تصادف ساخته دیوید کراننبرگ یک پدیده بسازند و بعد از مدتی که جنجالها پایان یافت به بیان نظراتشان پردازند. در صفحه اول نشریه Daily mail مورخ سه شنبه ۲۴ مارس این عنوان را می توانید بخوانید: لولیتا هم دچار تیغ سانسور شد. در صفحات داخلی آن جمله ای با عنوان «این هجویه از حمله خرده گیران در امان نخواهد ماند» به چشم می خورد. این واکنش، بخصوص در زمانی که مصلحان اجتماعی درباره سوءاستفاده جنسی از کودکان در انگلستان هشدار داده بودند فضای اخلاقی موجود را سخت تحت تأثیر قرار داد. بعد از آن لین و آیرونز در کمال ناباوری با نقدهای اصلاح طلبانه جنجالی بسیاری مواجه شدند. پال والی از independent اخیراً گفته بود که با بحث و جدلهای بوجود آمده و موضوع جنجال برانگیز آن توقیف فیلم چندان دور از انتظار نیست. علاوه بر آن لین سازنده آثار سرگرم کننده پرزرق و برقی مانند فلاش دانس (۱۹۸۳) جذابیت مرگبار (۱۹۸۷) و پیشنهاد بی شرمانه (۱۹۹۳) می باشد.

لین برای ایفای نقش هیوبرت هوبرت دلباخته از بین تمامی بازیگران آیرونز را برگزید. مردی که به بلوغ کامل نرسیده بود. آیرونز در چندین فیلم ایفاگر نقشهای مشابه بود. در لولیتا علاوه بر شخصیت اصلی روایت آن را نیز خود به عهده داشت. در اقتباس جدید راندال والاس از کتاب دوما با عنوان مردی با نقاب آهنین نیز حضور داشت. صدای آیرونز در این دو اثر چنان تأثیرگذار بود که تحسین همگان را برانگیخت. حسی که او در صدایش دارد و همینطور لهجه لندنی نوعی از احترام و اعتماد به نفس را در شنونده ایجاد می کند و وی را به یکی از جذابترین و اخلاقی ترین شخصیت های قرن بیستم بدل می کند.

برخلاف فضای سیاهی که استنلی کوپر یک دو لولیتا (۱۹۶۱) آفریده بود فیلم لین علیرغم تمام لحظات هیجان انگیزش در بیننده احساس لذت بوجود می آورد و قربانی شدن لولیتا را تحت الشعاع خود قرار می دهد. در این فیلم

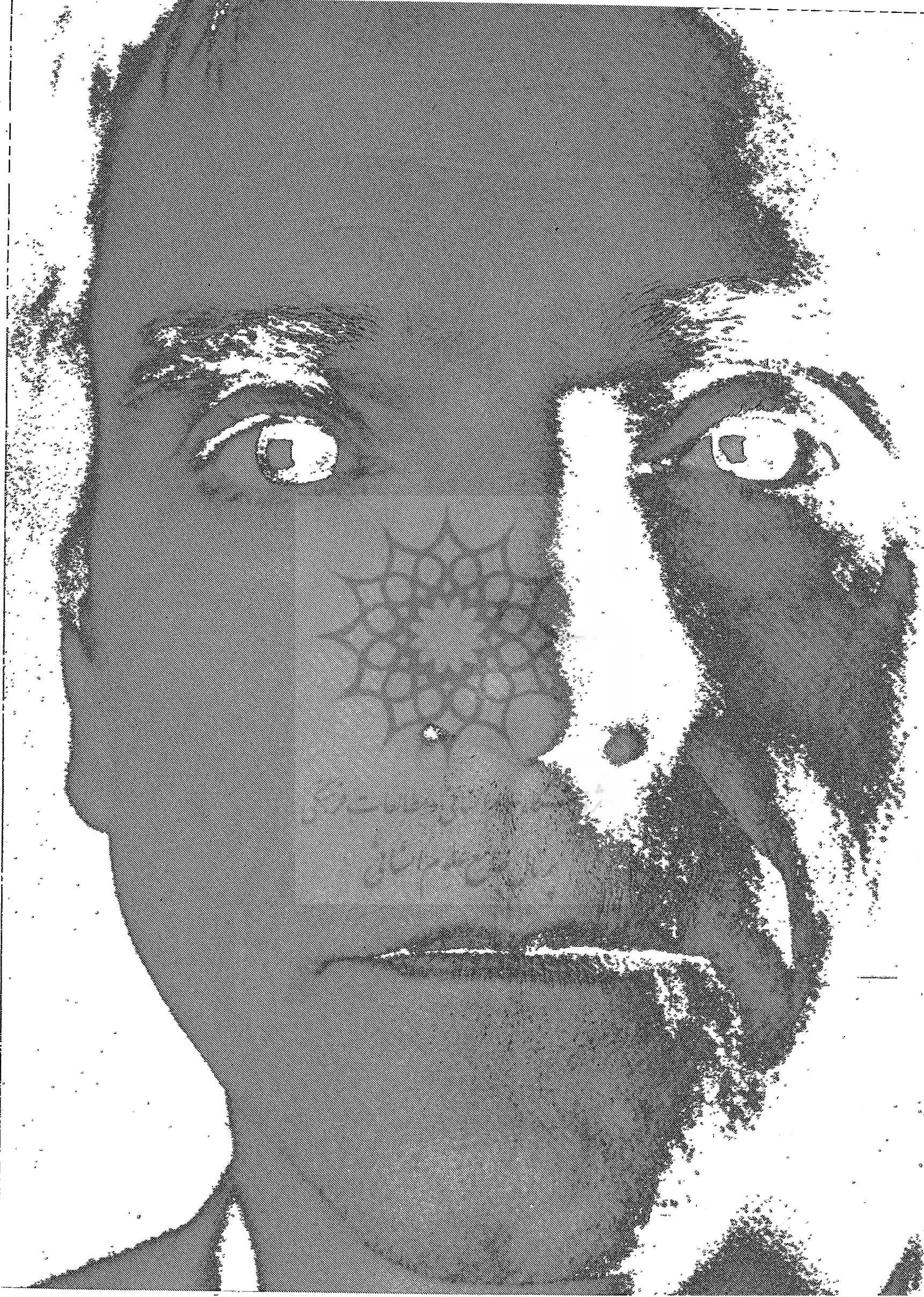
لولیتا

شرح داستان فیلم

جنوب فرانسه دهه ۲۰، هوبرت هوبرت ۱۳ ساله دل در گرو عشق «آنابل لی» دارد. «آنابل» بعد از مدتی می میرد. هوبرت در خود علاقه خاصی نسبت به دختر آن نوجوان احساس میکند. سال ۱۹۴۷ - هیوبرت برای تدریس در یک کالج وارد آمریکا می شود. یکی از اطاقهای خانه زنی بنام شارلوت هازه را اجاره می کند و بدین ترتیب با دختر ۱۲ ساله او لولیتا آشنا می شود. هیوبرت به قصد ماندن نزد لولیتا با مادر او از دواج می کند ولی شارلوت بعد از خواندن سرگشت هیوبرت حین عبور از جاده کشته می شود. بعد از آن لولیتا و هیوبرت سفری بی هدف را در آمریکا آغاز می کنند. آنها بعد از مدتی در شهر برازلی اقامت می کنند. در حین اجرای نمایش در یکی از مدارس، لولیتا با یکی از نمایشنامه نویسان که در ضمن دوست مادرش نیز بوده است آشنا می شود. نام او «کلر کوپلتی» است. هیوبرت بتدریج متوجه حضور این مرد در زندگی لولیتا می شود. هنگامی که آنها بار دیگر سفر خود را آغاز می کنند هیوبرت متوجه اتومبیلی می شود که به تعقیب آنها می پردازد. سرانجام هنگامی که لولیتا با آن مرد می گریزد حدس او به یقین مبدل می شود. چند سال بعد هیوبرت لولیتا را در حالی می یابد که از دواج کرده و باردار است. لولیتا و شوهرش برای رفتن به آلاسکا شدیداً به پول نیاز دارند. هوبرت کلر کوپلتی را می کشد. تیتراژ پایانی فیلم خبر از مرگ لولیتا و هوبرت می دهد.

آیرونز همواره از کلیشه شدن دوری جسته است. او در جایی می گوید چیزی در من وجود دارد که مرا وادار می کند تا خود را متفاوت تر از آنچه که هستم نشان دهم







مدارج بالا داشته‌اند. شاید آیرونز تنها یک قدم تا بوگاردو جیمز میسون، یگانه هیوبرت خوفناک کوبریک فاصله داشت.

نیک جیمز: از وضعیت «لولیتا» در آمریکا برایمان بگویید. جرمی آیرونز: فیلم در شبکه کابلی show time به نمایش درآمد. بعضی از فیلمها از بخت بد به این صورت به نمایش گذاشته می‌شوند. اما تصور می‌کنم این اتفاقی برای آدریان بسیار غیرمنتظره و ناراحت کننده بوده باشد. به عقیده او استودیوها در انحصار بعضی از کمپانی‌ها قرار دارند! او فیلم را به چندین سرپرست استودیوها ارائه داد و اتفاقاً آنها هم از آن استقبال کردند. ولی گفتند ما تصمیم‌گیرنده نیستیم. کمپانی دیزنی از سوی برخی کارکنان مورد تهدید واقع شد. از طرف پهبان مذهبی و کلیساها نیز محصولات دیزنی مورد تحریم قرار گرفت. از نظر آنها لولیتا نمی‌توانست سود سرشاری عاید آنها کند. بدین ترتیب هیچ کس حاضر نشد پای آن بایستد و بگوید این فیلم اقتباسی از یک کتاب ارزشمند است و نباید اینچنین مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. هیچکس جرأت اینکار را پیدا نکرد.

□ گفته می‌شود چندان تمایلی به ایفای نقش نداشتید. چگونه آدریان لین شما را به پذیرش آن تشویق کرد؟ □ شخصاً هیچ نگرانی در مورد موضوع فیلم نداشتیم. نگرانی من بیشتر در مورد پرداختن به شخصیت این افراد مطرود جامعه بود. با اینکه از فیلم بسیار راضی هستم اما همواره از وارد شدن به حیطه اینگونه مسائل و رسوخ کردن در شخصیت‌های اینچنینی و روابط آنها لذت می‌برم. در حقیقت این احتمال را می‌دادم که از سوی عامه مردم پذیرفته نشوم. به همین دلیل فیلم انتقام تا سرحد مرگ را کار کردم. اما آدریان لین اصرار داشت که در لولیتا با او همکاری کنم. او با وارن بینی و هیوگرانت هم در این مورد صحبت کرده بود اما بعد از مدتی به سراغ من آمد و از من درخواست همکاری کرد. خب کنار کردن با چنین انسان پرانرژی و اخلاقی می‌بایست خیلی جذاب باشد.

□ شما به مشارکت و حضور همه‌جانبه در روند تولید فیلم شهرت دارید تا چه اندازه در مورد شخصیت هیوبرت تبادل نظر صورت گرفت؟

بسیاری از کارگردانهای جوان هالیوود به من مراجعه می‌کنند ولی من هیچگاه به آنها نگفته‌ام که بازیگر گرانقیمتی نیستم

□ من و آدریان کاملاً این شخصیت را شناخته بودیم و به او احساس نزدیکی می‌کردیم. از همدیگر می‌پرسیدم آیا این شخصیت به اندازه کافی جذاب و هیجان‌انگیزی درآمده است یا خیر؟ ما مانند دو برادر هستیم و روابط خوبی با هم داریم. من قادر به ایجاد روابط صمیمانه با بسیاری از کارگردانان هستم و معمولاً در روند کل تولید یک فیلم شرکت می‌کنم.

□ شما همچنین گفته‌اید که نابوکوف شخصیت قابل توجهی از هیوبرت ارائه داده است. رمان نابوکوف بسیار مفرح و خواندنی است به عبارت دیگر خواننده را به دنبال شناخت شخصیت قهرمان فیلم می‌کشاند. اما فیلم در این کار چندان موفق عمل نمی‌کند بلکه شما را به زور به دنیای تراژیک هیوبرت پرتاب می‌کند.

□ قدر مسلم اثری که یک کتاب بر خواننده می‌گذارد با تأثیری که فیلم بر تماشاگران می‌گذارد تفاوت بسیار دارد. پیچیدگی و ظرافت زبان و همینطور نگارش نویسنده چنان است که هنگام خواندن کتاب از آنچه در حال اتفاق افتادن است لذت می‌برید. ولی هنگامی که با فیلم سروکار دارید باید اجازه دهید تماشاگر وجه منفی شخصیت هیوبرت را فراموش کند چون اگر بنا به دلایلی حس دافعه در تماشاگر نسبت به او ایجاد شود آنوقت این ما هستیم که بازنده‌ایم. آدریان از این نکته اطمینان کامل داشت. از آنجاییکه معتمد برای دوست داشتن شخصیتها باید آنها را درک کنیم باید کاری کنیم که تماشاگر نیز برای تجزیه و تحلیل آنها خود را به آنها نزدیک حس کند.

□ ولی هارولد پینتر به نقل از شما می‌گوید برایتان اهمیت ندارد که در نقش دوست داشتنی بازی کنید یا نقش یک انسان شرور و مفسور را.

□ مهم اینست که شخصیت را درک کنیم. من همیشه به این صورت کار کرده‌ام. از آن گذشته مگر ما چند نقش پیچیده داریم. مثلاً کوین اسپیسی را در نظر بگیرید بازی او در فیلم هفت تحسین برانگیز است.

□ بیان حقیقت گاهی به صورت آشکار و گاهی بصورت پنهان از نکاتی است که نابوکوف با مهارت از آن استفاده کرده است.

□ فیلم قادر به انجام آن است گرچه مطمئن نیستم تا چه اندازه در این کار موفق بوده‌ایم. اگرچه قانونی در مورد این فیلم به اجرا درآمد که استفاده از صحنه‌های غیراخلاقی را ممنوع می‌کرد ولی من شخصاً از آن راضی بودم. هنگامی که آدریان مشغول تدوین فیلم بود این قانون در آمریکا به تصویب رسید. من به آدریان گفتم که از این صحنه‌ها صرفنظر کند چون بخوبی می‌دانیم اوضاع از چه قرار است. نابوکوف در کتابش صحنه‌ها را در کتابش اینگونه شرح نداده است و هیچ صحنه زنده‌ای وجود ندارد. پس به موضوع اصلی بپردازد. اما از آنجاییکه حرف آدریان بود کار خودش را کرد اما هنگامی که قانون به اجرا درآمد صحنه‌های مزبور به مراتب کاسته شده بود. فکر می‌کنم اکنون به حد تعادل رسیده باشد.

□ شما نوعی از منش انگلیسی را ارائه داده‌اید که مردم با بازیهای شما در نقش افراد منحرف و هززه می‌شناسند. □ به نظر می‌رسد مردم از من انتظار دارند تا انگلیسی ماپانه رفتار کنم. مردم خارج از انگلستان هم همین تصور را دارند. ولی من ابتدا آن مزد انگلیسی موردنظر آنها نیستم. البته ایوان مگ‌گرگور چرا!!! از اینکه با انگلستان امروز کمتر در ارتباط قدری متأسفم اما در حین کار در فیلم «همسر افسر فرانسوی» به یک نکته پی بردم. انسان با وجود اینکه ظاهراً یک نفر است ولی در حقیقت آنقدر شخصیت پیچیده‌ای دارد که نمی‌توان او را در قالب یک تن تصور کرد. برای من بسیار جالب است که بدانم مردم چگونه تظاهر می‌کنند و در درون آنها واقعاً چه می‌گذرد.

روش من اینست بیش از این هم نمی‌توانم کاری انجام دهم. برای راضی کردن مردم چه تغییری در خودم باید به‌وجود آورم؟ اصلاً بگذارید وانمود کنیم من آمریکایی

تئاتر شهر نمایش می‌دهد

دوزخ

اثر ژان پل سارتر

کارگردان: افسانه ماهیان

بازیگران:

محمد داودی - احمد ساعتچیان -

شیدا فیروزی - افسانه ماهیان

سالن قشقایی - ساعت ۱۸:۳۰

آذرودی ۷۷



هستم. دوست ندارم هویت خود را به رخ بکشم. به همین دلیل چندان به اظهارنظرهای مختلفی که درباره من می‌شود توجهی نمی‌کنم. نقش‌هایی را هم که می‌پذیرم اکثراً بر مبنای احساسم برمی‌گزینم.

□ اشاره کردید که با انگلستان امروز چندان در ارتباط نیستید. لطفاً منظور خود را روشن‌تر بیان کنید.

□ فکر می‌کنم همان احساسی را که جان گیلگام بعد از دیدن فیلم «با خشم به گذشته بنگر» داشت در من نیز بوجود آمده است. من قطار بازی را دیدم و از آن لذت بردم. هرگز «گور کم‌عمیق» را ندیده‌ام. اما موفق به دیدن اولین فیلم مایکل وینترام به نام «بوسه پروانه» شدم. ولی «فول مانتی» را که یک کمدی انگلیسی است ندیدم. ممکن است کار بعدی من یک کمدی باشد. البته دوست دارم یک کار صحنه‌ای داشته باشم. بعد از «همسر افسر فرانسوی» خود به خود به سوی اینگونه آثار کشیده شدم. اکنون که به مجموعه کارهایم نگاه می‌کنم آنها را کسل‌کننده می‌یابم. من علاقه فراوانی به کارهای نو و جسورانه دارم که دارای روح انگلیسی باشند و هزینه بالایی هم نداشته باشند.

بسیاری از کارگردانان جوان هالیوود به من مراجعه می‌کنند ولی من هیچگاه به آنها نگفتم که بازیگر گرانقیمتی نیستم.

□ آیا از اینکه می‌بیند فیلم‌هایتان روی پرده است متعجب نمی‌شوید؟

□ هنگامی که تصمیم به کناری می‌گیرید می‌دانید چه می‌خواهید بکنید؟ آنچه که فقط به انجام دادن آن فکر می‌کنم یادگیری تکنیک بازیگری بطور کامل است. زمانی بود که من عادت به دیدن راشها نداشتم. هنگامی که از بازی فارغ می‌شدم پی کار خود می‌رفتم. ولی حالا صحنه را مجدداً می‌بینم. یکبار به خودم گفتم چه می‌شد اگر یکبار با تو مثل یک کودک رفتار می‌کردند. من براحتمی می‌توانم خودم را کنترل کنم (یکی از نقاط ضعف من هم همین است ولی بهتر حال من هم یک انسانم و دوست دارم عرصه‌های تجربه نشده را بپیمایم تا حس کنجکاویم ارضا شود.

□ ترجمه: بهرام امامی